

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد کلام در روایاتی بود که اصحاب ما به عنوان احادیث علاجیه، روایات علاجیه نقل کردند که سه تای آن ها را به شماره ۲۶، ۲۷ و ۲۸ مرحوم آقای بروجردی در این باب ۶ از مقدمات جامع الاحادیث آوردند. عرض کردم مجموع این ها حدود هفت تا یا هشت تا روایت است که اصلش در کتاب مرحوم استرآبادی است که ایشان در آن جا نقل کرده و مشکلات تاریخی دارد که عرض کردم.

ببینید ما همیشه عرض کردیم در بحث خودمان اساسا سعی می کنیم اول در حقیقت واقعیت ها را ببینیم تا ببینیم به مرحله حجیت می رسیم یا نمی رسیم.

در بحث واقعیت و رسیدن به واقعیت طبیعتا دو نکته اساسی مطرح است، یک نکته این که یک پدیده ای را ببینیم، یک مطلبی را ببینیم. مطلب دوم این که بتوانیم آن را تفسیر و تحلیل بکنیم که چرا مثلا این شده است. ببینید این حدیث الان که حدیث دوم و سوم هم همین طور است، این حدیث اساسا از امام صادق است یعنی از اصلش شروع بکنیم عبدالرحمن ابن ابی عبدالله که از اجلای اصحاب ما است، البته ایشان از اصحاب اهل بصره است، پدرش هم از علمای بصره است و در میان اهل سنت عنوان دارد. خب امام صادق سلام الله علیه واضح و شناخته شده است، جای بحثی که ندارد. احتمالا مثلا ابن ابی عمیر اسم او در سند هست، احتمالا از کتاب ایشان باشد، کتابی معروفی است، بعد با یک واسطه اسم سعد ابن عبدالله هست که صاحب کتاب است. بعد مرحوم صدوق است که صاحب کتاب است و نهایتا از کتاب سعید ابن هبة الله راوندی که در قرن ششم بوده، مرحوم قطب راوندی و از این قرن ششم تا قرن یازدهم اثری از این حدیث نیست تا مرحوم ملا محمد امین استرآبادی.

یکی از حضار: یعنی در آثار صدوق هم نیامده

آیت الله مددی: آهان.

آن وقت دقت بکنید برای شناخت یک حدیث یعنی اولاً آن داده هایی را که در مقابل شما هست حساب بکنید، تا بعد ببینیم به نتیجه می رسد یا نه.

خب طبیعتاً امام صادق معلوم، ابن ابی عمیر معلوم، سعد معلوم، صدوق معلوم و بعد هم مرحوم قطب راوندی لکن این حدیث در هیچ کدام از این مصادر ذکر نشده، یعنی نه از امام صادق نقل شده و نه از ابن ابی عمیر نقل شده، نه از سعد ابن عبدالله نقل شده، نه از صدوق نقل شده، نه از مرحوم قطب راوندی غیر از این جا نقل شده و غیر از مرحوم ملا محمد امین استرآبادی اسم کتاب را هم نبردند، نه این که نقل شده است. خب خیلی فواصل زمانی زیاد است، یازده قرن است، نسبت به امام صادق مثلاً ده قرن فاصله است تا قرن دوم که از امام صادق است.

خب احساس می کنیم که خیلی اصطلاحاً ما می گوئیم شواهد منفی در نفی روایت خیلی زیاد است یعنی شواهد مثبتش فقط همین است که ملا محمد امین استرآبادی نقل کرده و بعد هم مرحوم مجلسی در بحار آورده و شیخ حر هم در وسائل، به استثنای این سه نکته هیچ نکته اثباتی، هیچ نکته روشنی این متن را تایید نمی کند. مضافاً این که خود این متن و اصلاً این متن اعروضهما علی کتاب الله، اصلاً این متن جای دیگری هم به این ترتیب نیامده و لذا این که آقایان آمدند گفتند ما در ترتیب اخبار منصوصه چکار بکنیم؟ اخبار منصوصه ای نداریم که بحث ترتیبش را بکنیم و این ترتیب را هم سابقاً عرض کردیم در روایات به این ترتیب کلاً نیامده است. بله در کلمات بعضی از علما مثل صاحب حدائق، عده ای از علما در باب شناخت حدیثین متعارضین این کار را کردند. اول کتاب الله و بعدش هم اخبار عامه. اما در متون روایات ما نیامده است.

خب خود اصل پدیده یعنی خود اصل این مطلب که واضح شد یعنی آثار سلب کاملاً واضح شد، جای ابهام ندارد اما خب حالا چه شده، کجا شده؟ مرحوم یونس گفت حضرت رضا فرمودند ابوالخطاب و اصحاب ابوالخطاب جعل کردند. در این میان چه کسی این را جعل کرده؟ چطور شده؟ عادتاً اگر بنا بشود مشکلی بوده ما بین قطب راوندی و مرحوم ملا محمد امین استرآبادی است. مرحوم استرآبادی

در حوزه های ما نبوده، در ایران نبوده، در مکه و مدینه این مطلب را نقل کرده، حالا کتابی در آن جا در اختیارش بوده به اسم قطب راوندی بوده الله اعلم! به هر حال عادتاً کسی که در قرن یازدهم از یک کتابی که در قرن ششم است بخواهد نقل بکند، آن هم خارج از حوزه های متعارف شیعه باشد خیلی موارد شک و شبهه در آن نسخه زیاد می شود، فوق العاده می شود. چه شده و چه کسی این کار را کرده و چطور شده آنها را عرض کردم، خوب دقت بکنید! ممکن است ما در تفسیرش ابهام داشته باشیم چون بیشتر مسائلی که هست عدم العلم است نه علم به عدم، عدم العلم یعنی اطلاع دقیق نداریم، اما به هر حال یک مشکلی اگر بنا بشود پیدا شده باشد این مشکل بیشتر در این فاصله زمانی است. این پنج قرنی که بین قطب راوندی تا استرآبادی است و طبیعتاً خوب دقت بفرمایید ما در ملاحظه واقعیاتی را که الان خدمتان عرض کردیم همان اصل واقعیت و اصل پدیده خودبخود حجیت را بر می دارد یعنی اصلاً نوبت به حجیت نمی رسد، هیچ نکته ایجایی این روایت را تایید نمی کند، نه متن روایت و نه از امام صادق بودنش، نه از ابن ابی عمیر بودنش، نه از سعد، نه از صدوق و نه از قطب راوندی. هیچ نکته ای که بخواهد این مطلب را تایید بکند نیست. این بررسی روایت یعنی اگر این خبرویت باشد، حالا من در یک روایت توضیح دادم که بعد برای شما به صورت ملکه در بیاید، هر روایتی را بتواند سریع با همین تحلیلی که عرض کردم. عرض کردم این نکته را دقت بفرمایید ما الان هنری را که بنده پیدا کردیم فعلاً می توانیم پدیده را پیدا بکنیم اما تفسیرش هنوز مشکل داریم و این اختصاص به این روایت ندارد، حالا خیال نفرمایید، من چند بار همین اخیراً هم در این بحث عرض کردم، همین حدیث اول زراره در استصحاب، لا تنقض الیقین بالشک، خب این در قرن سوم در کتاب حسین ابن سعید فقط آمده، بعد هم قرن چهارم که مرحوم کلینی اولش است و صدوق آخرش است هیچ کدام این حدیث را نیاوردند. با این که از یک کتاب بسیار مشهوری هم هست، کتاب حریز ولی هیچ کدام نیاوردند. در قرن پنجم مرحوم شیخ طوسی آورده است منفرداً. اینها را بالوجدان می بینیم. حالا چرا کلینی قبول نکرده؟ آن را انصافاً مشکل داریم، آن چرای دوم را اشکال داریم، چرا صدوق قبول نکرده؟ واقعاً مشکل داریم، حالا ما واقعاً مطرح می کنیم ان شا الله بعد از این تحقیق می کنیم. طبعاً مشکل به معنای این که یک جواب دادگاهی یا جوابی که در روز قیامت در مقابل خدا بخواهیم بدهیم و إلا احتمالاتی به ذهن آمده است.

طبیعتاً بعضی ها در میان اهل سنت هستند وقتی این جور چیزی را می بینند زود حکم به نفی می کنند و می گویند این در کتاب حریز نبوده است. من باب مثال بخواهم بگویم. شاید هم الان از جوان ها زود بگویند این معلوم می شود در کتاب حریز نبوده، از این که کلینی و مرحوم صدوق نیاوردند حتماً در کتابش نبوده و إلاً خب چطور می شود نیاورند.

عرض کردم حدیث دوم زراره هم همین طور است. حدیث دوم زراره، صحیحه دوم زراره آن را هم شیخ طوسی منفرداً آورده است، صدوق در فقیه نیاورده، مرحوم کلینی هم در کافی نیاورده است لکن حدیث دوم یک نکته عجیبی دارد، صدوق در علل الشرائع آورده یعنی نمی شود بگوییم در اختیار صدوق نبوده. حالا چرا صدوق حدیث را قبول نکرده؟ یعنی در مصنف خودش. مصنف را عرض کردم اصطلاحاً کتاب هایی بوده که در یک صنف است، مثلاً علل الشرائع را ببینید! شما هم الان می توانید علل الشرائع بنویسید بیش از آن که صدوق نوشته است. هر روایتی که توش علت بوده لاًنه ایشان جمع کرده، علل الشرائع هر روایتی که لاًن دارد. خصال هر روایتی که عدد دارد، ۵، ۶، ۷، ۸، این ها را جمع کرده، و در کتاب محاسن برقی هم قبل از صدوق است، ایشان هم عدد دارد. ثواب الاعمال همین طور، عقاب الاعمال همین طور. در علل الشرائع که مصنف است ایشان آورده اما در فقیه که کتاب فتوائی ایشان و مورد اعتماد ایشان است نیاورده است. ببینید دقت بکنید، چرا ایشان اعتماد نکرده؟ چرا کلینی اعتماد نکرده؟ این چرا برای ما الان مشکل است. اما این که با این واقعیت روبرو هستیم این روشن است.

یکی از حضار: یعنی روش برای کشف واقعیت مقصد را کشف امر تکوینی صدور این کلام از امام می گذاریم؟ به این سمت حرکت می کنیم یعنی در آن جایی که به نتیجه می رسیم می گوییم صدور تکوینی این الفاظ از دهان مبارک امام ثابت شد یا نتوانستیم ثابت بکنیم، مقصد این است؟

آیت الله مددی: ببینید ما در کشف واقعیت چون واقعیت تابع تاریخ است و تاریخ مثل یک روحی جریان دارد. ما تابع شواهد تاریخی هستیم.

در بحث حجیت آنی که الان در حوزه های ما متعارف است بحث حجیت است، در بحث حجیت غالبا از شاخه شروع می کنند. مثلا فرض کنید یک حدیثی در نهج البلاغه آمده، غالبا از این جا شروع می کنند که سید رضی در نهج البلاغه از استادش فلان نقل کرده و آن از کی و کی نقل کرده تا به امیرالمومنین برسیم اما در این روشی را که ما گرفتیم به عکس است، از امیرالمومنین شروع می کنیم تا به رضی برسیم. دقت بکنید! مثلا این جا من به جای این که بگویم شیخ از چه کسی نقل کرده گفتیم در کتاب حریر آمده است، از اصلش شروع کردیم، در این دیدگاه که دیدگاه واقعی است یعنی مثلا ما در اول این بحث را می کنیم که اصولا امیرالمومنین خطیب بود یا نه؟ این خطب امیرالمومنین. اصولا نامه های امیرالمومنین آیا امیرالمومنین کاتب بودند یا نبودند؟ عرض کردم یک کتابی است در تعلیم خط کوفی که به نظرم زمان قاجار یا زمان ناصرالدین شاه نوشته شده است، خودش هم خطاط است، افست هم شده، من دیدم. ادعا می کند که ما بعضی از نوشته ها را به خط امیرالمومنین داریم که زیباترین خط کوفی آنهایی است که امیرالمومنین به خط خودشان نوشتند، ایشان ادعای این را دارد، چون من ندیدم و نمی توانم چیزی بگویم، به نقل از ایشان عرض می کنم، در این که امیرالمومنین کاتب بودند، در این که امیرالمومنین نوشتار داشتند. خب این را وقتی از آن جا شروع کردیم رسیدنش به مرحوم رضی خیلی واضح تر و روشن تر است. اصطلاحا اسم این را ریشه ای گفتیم. این قسمتش خیلی واضح تر است.

عرض کردیم ابن ندیم یا ندیم، صحیحش ندیم است، ندیم در کتاب فهرست نوشته من رفیقی در باسط داشتم یک بقچه، یک مجموعه داشت همراهش به خط امیرالمومنین بود، خب این که شهادت حسی می دهد و حدود وفاتی که ایشان می گوید، حالا یا گفته و تصریح کرده یا در ذهن من است، حدودش ۳۵۰ است که بعد از وفاتش این نوشتار متفرق شد، پخش شد، بچه هایش نگه نداشتند، خب نهج البلاغه را ۴۰۰ نوشته، خب بین ۳۵۰ تا ۴۰۰ فاصله زیاد نیست یعنی مشکل را خیلی راحت می شود حل کرد. دقت کردید؟ روشن شد؟ مثلا فرض کنید مرحوم کلینی اصلا رسائل الائمه دارد، همین نامه ای که حضرت به امام مجتبی نوشتند من الوالد الفان مرحوم نهج البلاغه هم این را آورده و مرحوم ابن طاووس در کتاب کشف المحجۀ این را از رسائل الائمه کلینی متوفای ۳۲۹ نقل می کند، دقت می کنید؟ سند هم دارد و با سند نقل می کند. غرض می خواهم بگویم که ما دو جور بحث داریم. الان هم اگر دقت بکنید عرض کردیم

این روایت صحیح زراره در کتاب حریز بوده، کتاب حریز خیلی مشکل را حل می کند چون کتاب حریز از زراره نوشته که از امام باقر است. از نظر تاریخی مشکل ندارد یعنی ما به جای این که بیاییم از شیخ طوسی و استادش و ... از این ور شروع بکنیم از آن ور شروع می کنیم. واقعیت ها این طوری است. آن واقعیت را منجر می کنیم تا زمان شیخ طوسی، خب حسین ابن سعید کتاب داشته، اوصاف کتاب را بررسی می کنیم. مرحوم کلینی و شیخ صدوق هر دو کتاب حسین ابن سعید پیششان بوده، اصلا در قم نسخه بسیار صحیحی از کتاب حریز موجود بوده، وقتی هر دو نقل نکنند خود کتاب حسین ابن سعید هم کم نیست، شخصیت کمی نیست پس این تقریبا واضح است که در کتاب بوده. شاهدش هم این است که صدوق در یک کتاب دیگرش عین همان روایت را آورده است، پس یک نکته ای بوده یعنی من خدمتان عرض کردم که این اختصاص به ما نداشته، یک نکته ای بوده که در مرحله اختیار قبول نکردند، خیلی دقت بکنید، اصلا بین اهل سنت این خیلی متعارف بوده کاملا، خود احمد ابن حنبل ادعا می کنند که این کتاب را از یک میلیون و هفتصد هزار حدیث انتخاب کرده است، یعنی هزار تا، دو هزار تا شیخ ایشان این حدیث را شنیده، حدیث شنیده. مثلا ممکن است از یک شیخی حدود مثلا ده هزار حدیث شنیده اما وقتی در کتاب مسندش آورده بعد آمده اینها را بررسی کردند، کم و زیاد کردند. در کتابش ممکن است که از این ده هزار ۱۵۰ هزار تایش را آورده. الان در خود مسند ایشان عده ای از روایات را نیاورده. پسر ایشان یک مستدرکی دارد که معروف به زیادات عبدالله است، عبدالله پسر ایشان است. زیادات عبدالله علی کتاب ابیه، همین زیادات را عبدالله از پدرش نقل می کند یعنی معلوم است حدیث مال پدر است. پدر قبول نکرده ولی پسر قبول کرده در حاشیه آورده، در ذیل آورده، در استدراک آورده است. این نکته فنی را؟ دقت کردید یعنی این یکی از کارهای بسیار متعارف بوده. ممکن بوده کتاب چهار صد تا حدیث داشته از این چهارصد تا حدیث مثلا فرض کنید در قم پنجاه تایش را نقل کردند، با این که کل کتاب در قم موجود بوده، دیگه این قصه شرحی دارد، همین کتاب مسند زید که الان کتاب معروف اهل زیدیه است حدود نهصد و خرده ای حدیث دارد، از این ۹۰۰ تا مجموعا در کتب اربعه ما حدود سی، ۳۵ تایش آمده، بقیه اش نیامده. تصادفا یکی دو تا حدیث را من در کتب دیدیم در مسند زید هم نیست، حالا به

عکس یک چیزهایی ما داریم که آنها هم ندارند. در مسند زید مطبوع لا اقل نیامده، حالا شاید در نسخش بوده من نمی دانم اما در نسخه زید مطبوع نیامده است.

پس این را خوب دقت بکنید، این بحث را که وقتی ما واقعیت ها می گوئیم این نکات در ذهنتان باشد ما در این مرحله زود نگوئیم نبوده، مثلاً بگوئیم حدیث لا تنقض در کتاب حریز نبوده، از این که کلینی و مرحوم صدوق نقل کردند، عرض کردیم هر سه حدیث را صدوق اصلاً نقل نکرده. نه ۱، نه ۲ و نه ۳. ۱ و ۲ را کلینی نقل نکرده ولی ۳ را کلینی نقل کرده، شیخ طوسی هر سه را منفرداً نقل کرده. مضافاً به این که شیخ طوسی هم از آن استصحاب را به درد مسئله اصولی نفهمیده، ایشان در عده بحث استصحاب را دارد، استصحاب را ایشان قبول می کند، مرحوم شیخ طوسی در احکام استصحاب را قبول می کند لکن به روایت نه، به قاعده. بله بعدها اصحاب ما هم به قاعده قبول کردند تا زمان اخباری ها، اخباری ها به شدت حمله کردند. عرض کردم یکی از آن نکات اصلی ای که اخباری ها به اصولی ها اشکال دارند به استصحاب در شبهات حکمیه است. حدود نه تا یازده مورد، دقیقاً شماره در ذهنم نیست، محمد امین استرآبادی در اوائل فوائد المدنیه دارد که اسم می برد. یکیش هم استصحاب است. اخباری ها منکر استصحاب می شوند، استصحاب را در شبهات حکمیه قبول نمی کنند.

آن وقت روایت لا تنقض را در حقیقت می شود گفت اخباری ها بیشتر در اصول آوردند، یعنی در کتب اصولی قبلی لا تنقض را نمی بینیم، اخباری ها آوردند لکن گفتند این مراد شبهات موضوعیه است. بعد که مرحوم وحید بهبهانی وارد میدان شد گفت نه از این شبهات حکمیه هم در می آید یعنی سه قرن و خرده ای است که الان در اصول شیعه لا تنقض در استصحاب آمد، این تاریخ در ذهنتان باشد.

آن وقت این تعبیر تاریخی خواهی نخواهی همین مقداری که من الان عرض کردم این تصور تاریخی، البته یک مقداری عللش واضح است، یک مقداری هم نمی دانیم. الان چرا کلینی قبول نکرد را واقعا نمی دانیم چرا حدیث اول و دوم را قبول نکرده. چرا مرحوم صدوق قبول نکرده است، صدوق که هیچ کدامش را قبول نکرده، از این سه تا حدیث صحاح زرار، البته آقایان این بحث را دارند، بعضی ها یکی دو جلد هم در استصحاب نوشتند، متعرض این قسمت من ندیدم تا حالا کسی شده باشد. این یک بخش خاصی است و این نکته

ای است که من عرض می کنم که ما در حدیث ابتدائاً واقعیت ها را در نظر می گیریم قبل از حجیت، این از چه کسی نقل کرده و آن

ثقه است و آن از چه کسی نقل کرده است. این بد نیست، این هم یکی از شواهد واقعیت است نه این که آن تمام کار باشد.

علی ای حال به هر حال حدیث بعدی هم دیگه من این توضیح را دادم.

یکی از حضار: کلینی هم ادعایش این نیست که همه احادیث مربوط به آن باب را آورده باشد.

آیت الله مددی: ظاهرش این طور است دیگه.

حدیث شماره ۳ را آورده، ۱ و ۲ را نیاورده، عرض کردم این یک نکته ای است که تفسیرش این باشد هدفشان استیعاب نبوده، یحتمل.

عرض کردم من فعلاً چیزی نمی توانم بگویم، نه نفی بکنم و نه اثبات بکنم.

یکی از حضار: استیعاب با گزینشی نمی سازد

آیت الله مددی: بله نمی سازد.

به هر حال ظاهرش این است که این کتاب حریر بودنش کاملاً به نظر من واضح است و یک شرح مفصلی دادیم که نسخه قم بسیار

نسخه خوبی بوده، نسخه ای که در قم بوده نسخه بسیار خوبی بوده. عرض کردم خوب دقت بکنید، احتمالاً نظرش این بوده که احتیاج

به نقلش نیست. مشکل در مثلاً نسخه ایشان اشکال است. من آن قسمت هایش را الان تحلیلش را از بنده سوال نفرمایید.

حدیث شماره ۲۷ هم همین بحث را دارد، مرحوم ملا محمد امین استرآبادی از قطب راوندی با همان سند از مرحوم صدوق، ابن بابویه،

مراد صدوق پسر است، عن محمد ابن الحسن که مراد ابن الولید استاد ایشان است. عن الصفار، عن احمد ابن محمد ابن عیسی، مثلاً خود

این احمد صاحب کتاب است.

عن رجلٍ عن یونس ابن عبدالرحمن، این لحظه را در ذهنم نمی آید احمد اشعری از یونس مستقیم یا به واسطه نقل کرده باشد، در ذهن

من الان این طور است. نمی خواهم استیعاب را بگویم، ذهنی که همین جور مراجعه داشتم. روش بعنوانه کار نکردم.

عن رجلٍ عن یونس ابن عبدالرحمن عن الحسين ابن سری

این حسین ابن سری غلط مطبعی است، حسن ابن سری است. حسن ابن سری بد نیست، اجمالا شواهدی بر وثاقتش وجود دارد یعنی قبول خبرش، مثلا عده ای از اجلاء از او نقل کردند و تصریحی هم داریم، چند مورد در کتاب نجاشی هست که محل اختلاف است که رجالیون شیعه بحث کردند مثلا در یک نسخه نجاشی بوده ثقة و در یکیش نبوده که یکیش هم همین حسن ابن سری است. نسخ کتاب رجالی مختلف است، آقایان نوشتند، مثلا نسخه فلان و فلان و فلان توش ثقة بوده و نسخه فلان فلان نبوده. به طور طبیعی اگر اختلاف نسخ پیدا شد اثبات وثاقت نمی شود کرد، به طور طبیعی عرض می کنم.

قال ابو عبدالله عليه السلام إذا ورد عليكم حديثان مختلفان فخذوا بما خالف القوم.

این جور تعبیر را نداریم، همان اشکالی که آنجا بود بعینه این جا هست. اضم إلى ذلك این حدیث بیشتر بررسی شاخه ای کرده است، خذوا بما خالف القوم. یونس ابن عبدالرحمن اصلا حدیث را نقل کرده که امام گفت جعل کردند، دیگه خذوا بما خالف القوم ندارد. حدیث یونس را مفصل خواندیم. یونس اصلا می گوید جعل کردند. جعل است.

باز در همان مصدر و همان کتاب از مرحوم صدوق عن محمد ابن موسی المتوکل. ایشان توثیق صریحی ندارد لکن انصافا شواهد بر قبول دارد، جزء مشایخ خوب قم است، مرحوم صدوق یک مقداری هم از مشایخ شیعه در قم نقل کرده که اصطلاحا ما ها درجه دو، سه، چهار می گوئیم. ظاهرا طلبه ای در قم بوده مثلا. ایشان انصافا جزء مشایخ است.

و من نکته ای را عرض کردم که چون مهم ما در این است که بدانیم کجاها نقص داریم و آن نقص ها را جبران بکنیم. ما اصولا نسبت به مشایخ قم معلوماتمان کم است اصولا به طور کلی. یکی از نقائص کارهای حوزوی ما این است، نسبت به مشایخ مثل ابن محمد ابن موسی المتوکل، فرض کنید مرحوم حمیری از عبدالله ابن حسن. عبدالله ابن حسن نوه علی ابن جعفر است. مفصل حدود ۵۳۰ تا روایت کتاب علی ابن جعفر را نقل کرده، خود این عبدالله ابن حسن را نمی دانیم، به قول امروزی ما امامزاده هم هست، عبدالله ابن حسن ابن علی ابن جعفر، این مستقیما نوه ایشان است. ایشان از مدینه به قم آمده و دو نسخه از کتاب جدش را برای حمیری نقل کرده. از این که

حمیری که مرد فوق العاده بزرگواری است به ایشان اعتماد کرده شواهد قبول هست، لکن کلینی از این نسخه نقل نکرده، صدوق از این نسخه نقل نکرده، خیلی عجیب است. به استثنای علی ابن جعفر فعلا کسی را نداریم که از این نسخه نقل کرده باشد.

علی ای حال می خواهم این نکته را بگویم که به مجرد این که الان می گوئیم مجهول، مجهول یعنی نمی شناسیم، این مجهول به این معناست، این نکته اش سر عبدالله ابن حسن نیست، محمد ابن موسی المتوکل نیست، این یک درد کلی است. البته عده ای از اینها را بعضی از این رجالی ها مثلا مرحوم آقای کلباسی در یک کتاب فوائد رجالیه یک عده از این قمی ها را سعی کرده با شواهد جمع آوری بکند، کار خوبی است، خیلی ریزه کاری کرده، جمع آوری کرده. این کار خوبی است که باید ادامه پیدا بکند، ما مشکل داریم، حتی بعضی از این آقایان یک کتابی در مشایخ قم نوشتند، انوار المشعشعین، همچنین اسمی، حالا دارم اما اسمش در ذهنم نیست، به نظرم انوار المشعشعین باشد و انصافا زحمت کشیدند لکن به طور کلی در مباحث رجالی ما این قسمت مشکل دارد و سر اشکالش هم کاملا واضح است. مرحوم شیخ قدس الله نفسه به آن مقداری که در اختیارش بوده اعتماد کرده، نوشتاری در این جهت نبوده و نجاشی هم اصولا فهرست نوشته است. اگر نجاشی رجال و تراجم می نوشت خیلی برای ما کارگشا بود. یک کتابی هم به اسم تاریخ قم است که تا حالا یکی دو بار چاپ شده، کتاب بسیار نافع است، فوق العاده نافع است، این در قرن چهارم نوشته شده است. ایشان همین اسم عبدالله ابن حسن را می برد می گوید در فصل شانزدهم شرح حال. ظاهرا ۲۱۶ تا، ۱۱۶ تا، ۱۲۰ تا از مشایخ قم را ایشان در فصل شانزدهم ترجمه کرده است. متاسفانه این قسمت کتاب به ما نرسیده است. این تاریخ قم شاید مثلا در قرن چهارم نوشته شده، در قرن هشتم و نهم به فارسی ترجمه شده، از این ترجمه فارسی تقریبا نصفش، حالا ما دقیقا نمی دانیم کتاب حجمش چی بوده، قسمتی از کتاب از بخش ترجمه فارسی به ما رسیده است. هم اصل متن عربی هنوز به ما نرسیده و هم کل کتاب به ما نرسیده است. مثلا در این راجع به دهات قم و اطراف قم و مالیات هایی که می گرفتند و تقسیمات آب و ... این قسمت به دست ما رسیده که به درد ما نمی خورد، این قسمت هایش به دست ما رسیده که اصلا به درد ما نمی خورد. نه به درد دنیای علم حوزوی می خورد و نه به درد چیز دیگر، به درد تاریخ می خورد، آن قسمتی که به درد ما می خورد فصل شانزدهم است که متاسفانه به دست ما نرسیده است. قطعا اگر این کتاب

پیدا بشود گفته شده نسخه کاملش هست اما فعلا اطلاع درستی از آن نیست. این کتاب اگر پیدا بشود خیلی نقاط مجهول را حل می کند. یک مطلبی است که بدانید اگر بخواهید کار بشود یکی از کارها این است که ما عده زیادی از مشایخ قم داریم که معلومات ما نسبت به اینها کم است، پس وقتی می گوئیم این استاد صدوق شناخته نیست این یک درد عامی است، خیال نفرمایید خصوص این شخص است. وقتی می گوئیم عبدالله ابن حسن، آقای خوئی مثلا می گوید عبدالله ابن حسن لم یوثق، راست است. خب شواهدش این که نوه علی ابن جعفر کتاب جدش را آورده، شواهد خیلی خوب است اما از آن طرف فقط حمیری به ایشان اعتماد کرده. از آن ور هم حمیری در کتابی که قرب الاسناد است. قرب الاسناد اصطلاحا مشایخی که عمرشان بالا می رفت مثلا هشتاد سالگی، مطلبی را مثلا کتابی را در پانزده سالگی تحمل کردند یا مثلا بچه علما بودند گاهی بچه علما در یک سالگی پدرش پیش یکی از علمای بزرگ می برد که آن وقت هم هشتاد سالش بود، یک اجازه برای این بچه اش هم می گرفته، چون معروف بر این بوده که اجازه به نابالغ اشکال ندارد، بعد از بلوغ تحدیث بکند، دقت می فرمایید؟ لازم نیست در حین اجازه بالغ باشد. در حین تحمل هم لازم نیست بالغ باشد، در حین تحدیث بالغ باشد.

آن وقت این هشتاد سال می شد، آن هم هشتاد سال، یک فاصله ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۵۰ ساله را با یک واسطه طی می کرد، اصطلاح قرب الاسناد این است، مرحوم کلینی با سه واسطه از امام صادق نقل می کرد، این از ثلاثیات کلینی در کافی است. این قرب اسناد دارد. چون مرحوم حمیری قرب اسناد دارد تقریبا کتابش شبیه مصنف است. مصنف باز یکمی ارزش علمیش از آن کتاب اصل کمتر است، چون دنبال قرب اسناد بوده، چون دنبال قرب اسناد است خواهی نخواهی یکمی چشم پوشی می کند، دیگه آن دقت های لازم را ندارد.

به هر حال نوه علی ابن جعفر و از مدینه آمده و کتاب را آورده و حمیری هم نقل کرده، انصافا شواهد خوبی است یعنی ما وقتی نگاه می کنیم انصافا شواهد خیلی خوبی است اما کلینی نقل نکرده، صدوق نقل نکرده، اصلا هیچ کس دیگری غیر از ایشان نقل نکرده است. فعلا روایات علی ابن جعفر به نسخه عبدالله ابن حسن منحصر به ایشان است، ما غیر از ایشان نداریم. خب این یک نقطه سلبی حساب می شود و نقطه ایجابیش هم هست.

یکی از حضار: برای اشعری از یونس یک مورد داریم، این هم ظاهراً اشتباه شده چون محمد ابن عیسی خیلی از یونس دارد.

آیت الله مددی: احتمالاً اشتباه شده، ما روایاتی را داریم که محمد ابن عیسی با احمد اشتباه شده، چون ایشان احمد ابن محمد ابن عیسی است، آن احتمالاً احمد عن محمد ابن عیسی بوده. به هر حال من در ذهنم این بود.

یکی از حضار: چون بعدش هم دارد عنه عن احمد ابن محمد.

آیت الله مددی: بله من عرض کردم مراجعه خاصی ندارم، این مراجعه ای که در این پنجاه و خرده ای سال با حدیث داشتیم در ذهنم نبود که احمد اشعری از یونس نقل بکند، با واسطه یا بی واسطه.

حدیث شماره ۲۸، ما به بهانه این احادیث بعضی از فوائد رجالی و حدیثی را می گوئیم چون اینها در حوزه ها گفته نشده است و معلوم بشود نقاط ضعف ما در کجاست روی اینها باید کار بشود.

محمد ابن موسی متوکل عن السعد آبادی

علی ابن حسین سعدآبادی، ایشان از شاگردهای برقی پسر است، این دارد عن احمد ابن ابی عبدالله، احمد ابن ابی عبدالله همان برقی است، برقی پسر، عن ابیه، برقی پدر و تا آن جایی که من مراجعه کردم و دیدم سعد آبادی از غیر از برقی از کسی نقل نکرده است، ظاهراً مرحوم برقی یک مشکلی داشته، بعضی شاگردانش مطالبی را از او نقل کردند که شاگردان دیگه نقل نکردند. شرح این باشد، خیلی خارج می شویم. البته این سعد آباد غیر از این سعد آبادی است که در تهران است، سعد آباد این طور که اوضاعش را توصیف کردند آخرهای آذر است، این از رودخانه قم، دیدم سعد ابن فلان اشعری یک آبی کشیده بود که تا به این جا بود که یک مقداری آباد بود، این جا را سعد آباد می گفتند، سعد آباد مال خود قم است که الان داخل قم است.

عن ابیه عن محمد ابن عبدالله.

ابن محمد ابن عبدالله را فعلاً نمی شود تشخیص بدهیم. اگر احتمالاً میثمی باشد چون یک محمد ابن عبدالله میثمی داریم که ایشان از حضرت رضا در حدیث مختلف دارد. البته آن از احمد ابن حسن میثمی دارد سئل الرضا علیه السلام. علی ای حال حالا این محمد ابن

عبدالله کیست یکی دو نفر هستند که از حضرت رضا به نحو نوشتار نقل می کنند، ایشان است یا کس دیگری است الان دقیقا نمی توانیم تشخیص بدهیم.

### کیف نصنع بالخبرین المختلفین

البته یک نکته در سه حدیث هست، این سه حدیث همه اش دارد خبرین مختلفین، حالا خوب است الحمدلله متعارضین ندارد. ما کم حدیثی داریم که هی بگوید سألته عن الخبرین المختلفین، هر سه حدیث یکی است. إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان، کیف نصنع بالخبرین المختلفین، إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان. به نظرم آثار جعل واضح باشد که جعل شده است

قال إذا ورد علیکم خبران مختلفان فانظروا إلی ما یخالف منهم العامه فخذوه و انظروا ما یوافق أخبارهم فعدوه.

البته در روایت عمر ابن حنظله حتی این سوال آمده است که آیا این که شما می گوئید مخالف عامه است، مخالف اخبار عامه یا مخالف آن چه که الان در جامعه عامه عمل می کنند؟ امام می فرمایند مخالف آن چه که در جامعه عمل می کنند. اعتبار به آن است که در جامعه عمل می شود، اینجا اخبار دارد، آن آقایی که جعل کرده ملتفت نبوده است.

علی ای حال هر سه روایت مشکل اساسی دارند، به مرحله حجیت به هیچ وجه نمی رسند.

بنا شد که این سه تا حدیث را که از یک مصدر واحد است دیروز خواندیم. بعد یک حدیث دیگر مانده بود که اشتباهات حالا ما دیگه ردش کردیم و به آن برگردیم. در حدیث شماره ۲۴ در این چاپی که الان دست من هست صفحه ۳۱۸ است، در مجموعه شهید محمد ابن مکی، یک مجموعه ای هست معروف به نام مجموعه شهید اول، مراد از شهید، شهید اول است و انصافا فوائد حدیثی بسیار خوبی دارد، این را جد پدر شیخ بهایی نه جد خود شیخ بهایی، نقل می کند و به صورت مخطوط است. مقداریش در اختیار مجلسی بوده، در جای دیگری بوده، اخیرا ظاهرا همان طور که من خبر دارم دارند جمع می کنند که چاپ بکنند و مجموعا تصور می شود که مجموعه این به خط شهید چیزی در حدود هشت جلد می شود، اساتید ندارد، مرسل زیاد توش است و مصادر واضح کم دارد اما خیلی نافع است، فوق العاده این مجموعه نفیس است، مجموعه ای که به خط شهید اول است و جد پدر شیخ بهایی آن را نقل می کند که ناقل اول هم تا

آن جایی که ما می دانیم ظاهرا خود مجلسی باشد، حالا شاید قبل از مجلسی هم کسی نقل کرده است، الان در ذهنم حضور ذهن ندارم. ظاهرا تا حالا آنی که مجموعا پیدا شده است این طور که به من خبر دادند پنج جلدش پیدا شده که یا آماده چاپ است یا حتی مشغول به چاپ هم شدند. به هر حال بسیار مجموعه لطیفی است، فوائد خوبی دارد. یعنی به هر حال ما فرض هم بگذاریم که این احادیث صادر باشد معلوم می شود مقدار زیادی از میراث حدیثی ما از بین رفته است که ایشان یک مقدارش به این وسیله احیاء می شود و یک دفعه دیگر هم ظاهرا در بحث مکاسب عرض کردیم و دو مرتبه عرض می کنم من اینها را از مرحوم آقای بجنوردی شنیدم لکن خود من، البته چون خود من تمام مستدرک را ندیدم. ایشان از حاجی نوری در خاتمه مستدرک نقل می کرد که فرمودند محدث اعظم در شیعه پنج تاست و محدث اعظم کسی را می دانستند که تمام روایات شیعه را دیده باشد بدون استثنا، یکیش صدوق است و دومیش شهید اول است، انصافا شهید اول در احاطه بر احادیث هم فوق العاده است. غیر از جهات فقاهاست ایشان و جلالت شان ایشان واقعا یک شخصیت باید گفت که در این جامعیتش اگر بگوییم کم نظیر است.

علی ای حال در مجموعه شهید نقلا عن کتاب الاستدراک، امروز من مراجعه نکردم، از سابق در ذهنم هست که این کتاب را خیلی اسمش را پیدا نکردم.

لبعض قدماء اصحابنا. عرض کردم مرحوم شهید اول در همین مجموعه خودش روایتی را نقل می کند که جای دیگر اصلا کلا نیست، حالا این حدیث هست اما احادیث زیادی دارد، اگر ان شا الله کل این مجموعه که هشت جلد است پیدا بشود تمام بشود چاپ بشود واقعا یک مجموعه نفیس حدیثی است. ایشان در آن جا دارد که روی ابومحمد هارون ابن موسی تلعبری، عرض کردیم یکی از شهرها، به قول قدیمی ها دهات و به قول امروزی ها شهرک هایی که در دجله در شمال بغداد بود جایی به نام عکبرا بود که مرحوم شیخ مفید از آن جاست. شیخ مفید عکبری است و نسبت به عکبراست و ظاهرا نزدیکش منطقه ای بوده، تلی بوده تل عکبرا، هارون موسی از آن جاست، ایشان هم شخصیت فوق العاده ای است، ایشان در اواخر قرن چهارم است و نجاشی می گوید در خانه ایشان با پسر ایشان خیلی رفیق بوده، آن هم اجمالا بد نیست و آن هم یک شرح حالی دارد.

به هر حال هارون ابن موسی تلعکبری، به نظرم شیخ درباره ایشان دارد روی جمیع اصول اصحابنا، راجع به تلعکبری، تلعکبری از شخصیت های بسیار بزرگی است، همین اصول سته عشر هست که ۱۶ اصل است و پیدا شده و چاپ کردند، معظمش را همین تلعکبری نقل می کند، انصافا مرد فوق العاده ای است، انصافا یکی از شخصیت های بسیار بسیار بزرگ ما است مرحوم هارون ابن موسی تلعکبری. و ذکر اسناده إلی علی ابن ابی حمزه.

ای کاش مرحوم شهید اسناد را می آورد، متأسفانه ایشان سند را نقل نکرده، چون الان منحصر به همین است، ما هیچ راه دیگری به این نوشته نداریم. اگر نوشته هارون ابن موسی بود باز یک مقداری قابل اعتماد بود.

أن ابا ابراهیم موسی ابن جعفر لما حمله هارون من المدینة و دخل علیه فی مجلس جامع

اجمالا این طور معلوم می شود که یک مجلسی بوده که هارون با حضرت موسی ابن جعفر بوده. حالا یک مقدار کلام بین هارون و خود حضرت موسی ابن جعفر است. یک مقدار کلام بین موسی ابن جعفر و ابویوسف است. همین دیروز پریروز اشاره کردم که ما روایت دیگری هم داریم، ابو یوسف چون قاضی القضاات بود گاهی حتی در مجلسی دارد که حضرت که یک چیزی فرمودند فضحک ابو یوسف، ابو یوسف حالت استهزار و مسخره نستجیر بالله داشت که بعد هم حضرت می فرماید من سنت رسول الله را نقل می کنم و تو برای من می خندی. علی ای حال حالا دیگه شرح این روایت به عنوان حدیث از محل کار ما خارج است.

رمی إلیه بطومار یعنی هارون یک نامه ای را، أنه یجیء إلیه الخراج. راست است، این نامه خیلی مفصل است، این طومار خیلی مفصل است و البته این یجیء دارد اما من فکر می کنم یجیبی باید باشد. در کتاب اختصاص شیخ مفید هم یجیبی دارد، اصطلاحش درست یجیبی است، جباية الخراج جمع آوری خراج است.

إلی أن قال قال یعنی هارون أحب أن تکتب لی کلاما موجزا له اصول و له فروع. عرض کردم اصولا فیما بعد تا آن جایی هم که من می دانم اولینشان مرحوم کلینی است. سعی شده مجموعه کتابات و آن هایی که ائمه علیهم السلام نوشتند این را جمع آوری بکند، فکر خوبی است، یکی از بهترین اینها کتابی است که پسر مرحوم فیض کاشانی به نام علم الهدی، ایشان ملقب به علم الهدی است، پسر فیض

کاشانی معادن الحکمة فی مکاتیب الائمة، کتاب خیلی لطیفی است، چاپ اولی دارد شاید مثلا ۵۵، ۵۶ سال قبل بوده که من شاید داشته باشم، آن دو جلد است، یک چاپ را تازگی دیدم با تحقیق چاپ کردند سه جلد است. بسیار کتاب لطیفی است این کتاب. مجموعه نوشتارهای ائمه را جمع کرده است و کتاب مکاتیب الائمة مرحوم کلینی فعلا در اختیار ما نیست، در اختیار مرحوم ابن طاووس در قرن هفتم بوده. ایشان مستقیم از آن کتاب نقل می کند. به نظرم من بعد از ایشان هم یک جای دیگه هم دیدم که نقل کردند. دیگه بعد از این تاریخ تقریبا فعلا در اختیار ما نیست و اگر نسخه خطیش پیدا بشود این خیلی تاثیرگذار می تواند باشد، بسیار کتاب نفعی است مثل کلینی.

یک شبهه ای هم دارند که این توقیع مبارک و اما الحوادث الواقعة چرا در کتاب کافی نیامده؟ عرض کردم مرحوم کلینی در کتاب کافی راجع به بقیة الله صلوات الله و سلامه علیه دو باب دارد، یکی مولد الحجة، یکی تسمیة من رآه، اصلا باب توقیعات ندارد، در اصول در جلد اول باب توقیعات حضرت را ندارد. کسانی که بعد آمدند دارند مثل صدوق مثلا، و لکن ایشان ندارد، یا مرحوم شیخ طوسی در کتاب الغیبة توقیعات را دارند اما ایشان ندارند و این توقیع مبارک هم از کلینی است. ظاهرا در مکاتیب الائمة بوده و ظاهرا مرحوم کلینی چون مکاتیب الائمة را نوشته دیگه توقیعات را نیاورده. توقیعات حضرت مهدی را در همان مکاتیب الائمة آورده است که یکیش هم همین توقیع معروف باشد، و اما الحوادث الواقعة.

علی ای حال کیف ما کان این مجموعه نوشتارهای ائمه جمع آوری بشود واقعا یک مطلبی دارد.

یکی از حضار: در این نوشتارها احتمال تقیه وجود دارد یا نه؟

آیت الله مددی: طبیعتا دیگه،

اما من عرض می کنم حالا این جا هم یک نکته ای را بگویم، له اصول و له فروع و یکون ذلک مما علمته من اُبی عبدالله علیه السلام.

البته این شاید یک نوع تعبیر اهانت آمیز به حضرت باشد، بعد فکتب بسم الله الرحمن الرحیم. البته در این روایت چند جا از هارون تعبیر

به امیرالمومنین شده است، بالاخره این تعبیر تقیه که قطعی است، ادبیات تقیه ای است.

جميع امور الدنيا و الدين امران.

در تحف العقول این را آورده و چهار تایش کرده است. دیگه حالا بخوایم متن روایت را یکی یکی مقابله بکنم آقایان بخواهند متن را مقابله بکنند متن خیلی لطیف است، دیگه از بحث ما خارج است.

امرٌ لا اختلاف فيه و هو اجتماع الامة على الضرورة التي يضطرون إليها. خیلی تعبیر زیبایی است. نه آن اجماعی که اهل سنت در اصولشان بکار برده، اجماع الامة على الضرورة، ببینید امام، ما می گوئیم این تقیه یعنی ادبیات تقیه است، تقیه در تعبیر است، در عین حال که می خواهند بگویند این اجماعاتی که اینها ادعا می کنند فرض کنید سقیفه را می گویند، این به درد نمی خورد.

على الضرورة التي يضطرون، یعنی یک چیزی که واقعا امت همه به آن عمل کردند، خب طبیعتا همچنین چیزی هم خیلی کمیاب است. اصولا ما در بحث اجماع متعرض شدیم عده ای از اهل سنت هم که اصلا اجماع محقق نمی شود، بحث حجیت اجماع نکنید چون دنیای اسلام کاملا پراکنده است، پیدا کردن اقوال همه فقها ممکن نیست و لذا در بحث اجماع یک بحث تحقق هم هست.

و الاخبار المجمع عليها و هي الغاية المعروضة عليها كل شبهة

ببینید چه تعبیری است. نمی خواهد مثلا بگوید صحیح بخاری، یک اخبار اتفاق کلی که همه قبول دارند.

و المستنبط منها علم كل حادثة، این یکی.

و امرٌ يحتمل الشك و الانكار من غير جهد،

قطعا باطل نیست اما جای شبهه دارد، من غیر جهد لسیبله، این ادبیات قرن دوم است، من غیر جهد لسیبله، راهش است، برهانش است،

عرض کردم در قرآن مثلا تعبیر این است، در منطق وقتی ترجمه شد تعبیر به حجت کردیم، در قرآن برهان است. در قرآن سلطان است.

ليس لكم عليه، سلطان را به معنای حجت. این جا هم من غیر جهة لسیبله، به جای حجت سبیل دارد. و سبیل راهش استیضاح اهل الحجة

فيما ثبت لمنتحله به حجة من كتاب مجتمتع على تاويله أو سنة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا اختلاف فيها. أو قياس

این تعبیر تقیه ای که شما فرمودید، أو قیاس، لکن دقت بکنید این قدر این قیاس را قید می زند قیاس تعرف العقول عدله، ببینید! کاملاً یعنی کانما در وجدان عقلانی و عقل عملی و عقل علمی و نظری کاملاً واضح باشد. خوب دقت بکنید، قید خیلی شدیدی می زند. تعرف العقول عدله ذاق من استوضح تلك الحجة و ردّها، ذاق فاعلش ردّها است. اصلاً خواندن این عبارت عربی هم یکمی مشکل است. و وجب علیه قبولها و الاقرار بها و الديانة بها و ما لم تثبت، منتحل یعنی کسی که یک مذهبی را قبول می کند. و ما لم تثبت لمنتحله به حجة من كتاب مجتمتع علی تاویلہ أو سنۀ عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا اختلاف فیها أو قیاس تعرف العقول عدله وسع خاصة الامّة و عامتها.

وسع مفعولش خاصة الامّة است. الشک فاعلش است. وسع خاصة الامّة و عامتها الشک فيه و الانکار له.

عبارت ایشان را دقت کردید؟ كذلك، هذان الامران من امر التوحيد فما فوقه

در کتاب اختصاص آمده فما دونه، همین درست است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين